

منتخب المقات

بسم الله الرحمن الرحيم

سنان و سیاس ممالک الملکی که تذکار آلائی بی احصا و تمامی بی شمایند و تعداد سوابق فضل و لوا
عطایش در دایره حصر نکند و هر چه در آن میزان ذکر یافت شد و اکثره المثلثات
مذاد و مشاخ و بول اسفار کا مد و نظم شود و افراد شرا و کساف ملک با ابد و صحیفه و وزیر
و غیره لیل و نهارت کنیا و غیره از آن کتاب و برخی از آن حساب نموند بگاشت و
نظره آن دریا و ذریه از آنضرا نموند و گوشت بکلام زبان و بیان ادای آن نمود لکن
تصکریای جلال از رفع و انزال است که کند آرای حواص و او هام عوام با نجات تواند رسید و رضا
مدای کالتش وسیع و انزال است که مرغان اولی صحنه نفوس فلک و مقول ملکی بیال افکار و حیا
اندیشه های ما هزار در آنجا درخت بر سرش تواند کشید عقل در این تنه راه حکم چون
و هم در هر نگاه دیگر کوب سبحان الله جانکه حیا آله و مراد آن لی مع الله بجز اعتراف نماید
زبان بکلمه لا اخص کتابی هر چه در زبان کوی جهل و نادانی و بد سر پایان بادیه حیران را
خاموشی چه مجال گفتگو کردن زهی خیال مجال آری حادث را ما مدیم چکار و مکن را با واجب چه
مخلوق را با خالق چه نسبت معلوم که را با مالک چه مسافت آوده لوث مکان را از وقت معلوم چه اگر
و محسوس نانی عدم و با وجودیست چه همای مشوی دل ز کجا و این بر دیال از کجا من که و قسیم حلا
از کجا و هم سبکی ای پس بر نوشت هم در سرش دست نهی تا کنت ای سخن را که دانست دست
سنگ سر پرده او در شکست بود برش آن سخنان ازل مشکلی حرف کز و ندخل کز ازل علم
چو در باستانین با ابدش ملک چو صحر استاین خایت صوغ عقل و برین و نهان ذهن
در این مقام استدلال است ان اثر و مؤثر در ریب و سبب و انتقال از غف محلول و از محسوس
عقول و چون عقل در این راه با یک تاریخ جبران و صرا سیمه است جمیع شرع بدست خود ادا
آنچه او را بان توان شناخت آگاه گردانید و انبیا را که طیبیان ارواح انسانی اندر فرستاد
از اصال و اقوال آنچه موجب قرب و اتصال بحضرت ذوالجلال باشد امر فرموده و ارا
موجب فرمان از آن آستان و سبب بلوت بالوات امکان باشد نمی نموده نخست آدم خالید بر زمین
علا و او در مذهب مذهب خلق برت و ترفی مذهب نشاند مسئله نظام عالم را این و این را در او انداختند

و سوختن ديك و حصيدن آنچه در وقت برديك مع العين شمع بالفتح سيري و سیر شدن از طعام و با
 انقدر طعام که سیر کند و با الکسر و فتح با سيري و مقدار سيري از طعام بشطبع حاصه بسیار بسیار و مرد بسیار
 رین بسیار موی شمع بالکسر و کسر ال و فتح آن زبان و کزدم و سحق و بلا شمع بفتح و تا در نقطه
 و زاری کردن از مرض و کسکی شجاع طبره سوخت و مشهور ضم شبن است دلبر و بدل و بالضم الکسر مار با مار
 خرد با فو صیت از خار و بالکسر دلبران شجاع بفتح سبک برداشتن سوز دست و پای ما در مرض و بختین
 ریشهای درخت و لکهای چوبین که در جاهلیت مباحثند و بالفتح و کسر حیم سوزی که دست و پا سبک بر آید
 و نیز دلبر مشروع بالضم بکاري و آمدن شمع بالفتح راه راست خاوند و در خانه بر براه کسان و با آب
 آمدن شتر و پوست کندک و راست شدن بز و بسیار بلند کردن چیزها را در راه راست که شتر خالی بی آرد برای
 بدکان و بدان نام نموده و بالکسر نه کان و دره ساز و سرك نفل و نام موضعی است شراع بالکسر جمله که بر کان
 و باد بان کشی و کردن شتر و زهای کان و تارهای ساز جمع شرمه و بالضم نام مرد است که نیزها و سیر نیزها را خوب
 و مرغ شراعی بدان منصوبت شراع راه بزرگ و پیدا کننده راه دین و عالم عامل را باین که تعلیم دین ب مردم کند
 شمع بالکسر و ال نفل و بالفتح دوال کردن نفل اشجاع بالضم روشنی آفتاب و بالفتح بالکسر
 شدن خون و حران و رای بر ایشان و همت بر آید و مرد پریشان رای و داسهای خوشه و شیر پاک بسیار آنچه شمع
 بالفتح مرد پریشان و دراز و نیکو انعام شمع بالفتح خفت و روزاضی و صفت کردن و خواهر کردن بر چیزی و چه
 در شکم نافر و مینی که بچه در پس خود دارد شمع خواهر کردن خواهان کنایه مردم و خداوند شمع در بیع شافع
 شفاعت کننده و نافر و نیز با بچه که در شکم او بچه دیگر باشد و حد امام شافعی رضی الله عنه و بزرگیت که بجهت
 ماده را آلتی کرد اند شمع بالفتح عیب کردن کسی را و بهمان خوردن آب از ظرف شمع بفتح در دست
 و خشمناک شدن و بسیار انداختن کت و بسیار نالیدن و بالفتح و کسوف بخیل و نیم و مرد در نال شمع بالفتح
 بانها کردن و بفتح موم و سکون موم چنانکه شمع است مولدات یعنی بعد از آن اختلاط عرب بفریب هم رسیده و اصل
 لفت موم است شمع بفتح و تشدید موم بر شمع بالضم بازی کردن و بالفتح بازی کننده و خنده شمع
 بالضم زشت شمردن شمع بالضم زشتی و قباوت شمع زشت شمع بالفتح درخت بان یا نران و بفتح
 شدن موی و درشتی آن چنانکه مانند خار کرد شمع بالفتح آشکار شدن و فاش شدن و همچنین شروع و مقادیر
 و انداز چیزها و پس از چیزی و چه شیر در نه شمع بالکسر زینه هیم که بدان آتش افزونند و بفتح نیز
 آمده و بی نشان و خواندن نشان رسیده ماند را و آواز کردن آن شمع بالفتح آشکار و صحت آنچه بجهت
 دیگر و صفت نکرده شده و آنرا شمع نیز گویند مع الفاء شرمه و بالضم سراسر آن جلوه که موی شکم با شمع

